

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 4, Summer 2022, 399-423
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.29558.1730

A Critical Review on the Translation Book ***Merleau-Ponty Praising of Philosophy***

Somayyeh Rafighi*

Abstract

A group of professors and philosophers have written a series of articles on the full range of Merleau-Ponty's philosophy, introducing the views of this French phenomenological philosopher, a philosopher who tried to overcome the dichotomies between consciousness and the world as well as consciousness and the body by emphasizing the bodily subject. They aim to acquaint academic and non-university audiences with his ideas. This work, which was published by Cambridge University Press in 2005 in the form of a collection of articles entitled *The Cambridge Companion to Merleau-ponty*, was translated by Ms. Hanieh Yaseri and published by Ghognoos Publications in Iran in 2012. In this article, we intended to critically examine the Persian translation of this work. Although the author has chosen a valid book for translation, the existence of many formal and content problems, such as not using uniform terms, non-observance of Persian grammar rules, and many inaccuracies, has made the translation of this work have not worthy of its original text and its content don't understand properly.

Keywords: Merleau-Ponty's Philosophy, Embodied Subject, Conciseness, World, Homogeneous Terms.

* PhD of Philosophy, University of Tabriz, Tabriz, Iran, rafighi@yahoo.com

Date received: 05-02-2022, Date of acceptance: 23-05-2022



نقد و بررسی کتاب مرلوپونتی، ستایش‌گر فلسفه

سمیه رفیقی*

چکیده

گروهی از اساتید و صاحب‌نظران فلسفه بر آن شده‌اند با نگاشتن مجموعه‌مقالاتی درباره گستره کامل فلسفه مرلوپونتی به معرفی دیدگاه‌های این فیلسوف پدیدارشناس فرانسوی بپردازند، فیلسوفی که با تأکید بر سوژه بدن‌مند تلاش داشت بر دوگانگی‌های میان آگاهی و جهان و نیز آگاهی و بدن غالب آید. هدف نویسندگان این اثر این است که از این ره‌گذر، مخاطبان دانشگاهی و غیردانشگاهی را با اندیشه‌های مرلوپونتی آشنا سازند. این اثر، که در قالب مجموعه‌مقالاتی با عنوان *The Cambridge Companion to Merleau-ponty* در سال ۲۰۰۵ توسط انتشارات دانشگاه کمبریج چاپ شده است، در سال ۱۳۹۱ با ترجمه خانم هانیه یاسری توسط انتشارات ققنوس در ایران منتشر شده است. در این مقاله درصددیم به بررسی انتقادی ترجمه فارسی این اثر بپردازیم. هرچند نویسنده کتاب معتبری را برای ترجمه انتخاب کرده است، اما وجود ایرادهای صوری و محتوایی زیاد چون استفاده نکردن از اصطلاحات یک‌دست، رعایت نکردن قواعد دستور زبان فارسی، و بی‌دقتی‌های فراوان باعث شده است ترجمه این اثر هم‌تراز متن اصلی آن نباشد و فهم درستی از محتوای آن به‌دست نیاید.

کلیدواژه‌ها: فلسفه مرلوپونتی، سوژه بدن‌مند، آگاهی، جهان، اصطلاحات یک‌دست.

۱. مقدمه

پدیدارشناسی از جریان‌های غالب فلسفه اروپایی در قرن بیستم محسوب می‌شود. این جنبش که در اوایل این قرن توسط ادmond هوسرل، فیلسوف مشهور آلمانی، پایه‌گذاری شد

* دکترای فلسفه از دانشگاه تبریز، تبریز، ایران، rafigiph@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۲



نوعی روش فلسفه‌ورزی ضدستنی قلمداد می‌شود که می‌کوشد از طریق اپوخه و تقلیل به حقیقت امور یا ذات اشیا راه یابد و پدیدارها را آن‌گونه توصیف کند که بر آگاهی یا تجربه‌گر پدیدار می‌شوند. در واقع، در این جنبش، تلاش می‌شود توصیف مستقیمی از تجربه‌ما، آن‌گونه که است، ارائه شود، بدون این‌که منشأ روان‌شناختی و تبیین‌های علی دانشمندان، مورخان، یا جامعه‌شناسان مدنظر قرار گیرد. هدف پدیدارشناسی این است که افق‌های کلی تجربه‌زیسته‌ما یا یگانه‌جهان پیش‌روی ما را به‌طور جامع توصیف کند. بنابراین، با تأکید بر توصیف مستقیم، ابزار لازم را برای تشریح حوزه‌تجربه‌زیسته فراهم می‌آورد تا از این طریق جهان زندگی روزمره را تفسیر کند. به‌ویژه، این جنبش نشان می‌دهد که معنا در پرتو ساختارهای قصدی ثابتی شکل می‌گیرد که آگاهی را توصیف می‌کند. پس، اگر درصدد ارائه تبیینی از معناییم باید این ساختارها را بشناسیم. بر این اساس، می‌توان گفت پدیدارشناسی روش فلسفی متمایزی است که درباره‌شرایط امکان تجربه‌خاصی تحقیق می‌کند و از این‌رو «روش استعلایی محسوب می‌شود تا تجربی» (Gallagher and Zahavi 2008: 132).

پس از هوسرل، اندیشه‌های وی توسط شاگردانش بسط یافت و هرکدام از آن‌ها به‌شیوه‌های مختلفی آن را تفسیر کردند و به‌کار بستند، به‌طوری‌که پل ریکور در این‌باره می‌گوید: «تاریخ پدیدارشناسی تاریخ بدعت‌گذاران هوسرلی است» (Moran 2000: 3). آموزه‌های پدیدارشناسی، پس از انتشار وجود و زمان هایدگر در سال ۱۹۲۷، عمدتاً بر مبنای ترکیبی از مشارکت هوسرل و هایدگر در این جنبش بررسی می‌شود. این امر را می‌توان به‌وضوح در دیدگاه فیلسوفان فرانسوی چون سارتر، لویناس، دوبوار، و دریدا یافت.

موریس مرلوپونتی نیز از فیلسوفان معاصر فرانسه است که در بیان اندیشه‌های فلسفی خود تحت‌تأثیر جنبش پدیدارشناسی قرار دارد. او که توانسته بود در آوریل ۱۹۳۹ از مجموعه‌گردآوری‌شده آثار هوسرل در دانشگاه لوین بلژیک دیدار کند و با برخی از آثار منتشرنشده او چون بحران علوم اروپایی، تأملات دکارتی، و پدیدارشناسی استعلایی آشنا شود نخستین خارجی‌ای محسوب می‌شود که توانست از آثار هوسرل بازدید کند (ماتیوس ۱۳۸۹: ۱۸). آشنایی او با نوشته‌های هوسرل باعث شد در شاه‌کار خود، با عنوان پدیدارشناسی ادراک حسی، از پدیدارشناسی برای توصیف طرح موردنظر خود بهره بگیرد. البته، از پدیدارشناسی مرلوپونتی بیش‌تر با عنوان «پدیدارشناسی وجودی» یاد می‌شود، زیرا باوجود استفاده از پدیدارشناسی بحث خود را بیش‌تر به مسئله وجود انسان معطوف می‌کند

و این موضوع را در موقعیت‌های تاریخی، طبیعی، و اجتماعی مورد ملاحظه قرار می‌دهد. درحقیقت، می‌توان گفت که مرلوپونتی، همانند هایدگر، «وجود انسان را به‌مثابه‌ی تعالی به‌سوی جهان می‌فهمد» (Moran 2010: 179).

اگرچه مرلوپونتی یکی از خلاق‌ترین و پراهمیت‌ترین فیلسوفان قرن گذشته است، اما تأثیر او در حوزه‌های مختلف، چون فلسفه و روان‌شناسی، چندان شناخته‌شده نیست. ناشناخته‌ماندن وی نیز بیش‌تر ناشی از این است که او در زمان حیات خود تحت‌الشعاع شهرت سارتر قرار داشت. پس از مرگ زودهنگامش نیز پیدایش ساختارگرایی و پس‌اساختارگرایی در فرانسه و ظهور فیلسوفانی چون فوکو و دریدا باعث شد به‌بوتۀ فراموشی سپرده شود؛ اما در طی چند دهه اخیر، با عنایت حوزه‌های مختلف علمی به آثارش، اندیشه‌های او مورد توجه قرار گرفته است.

این توجهات با پیشرفت چندان‌ی هم‌راه نبوده و باعث شده است درک درست و عمیقی از اندیشه‌های وی صورت نگیرد (کارمن و هنسن ۱۳۹۴: ۷). به همین دلیل، گروهی از اساتید و صاحب‌نظران برجستۀ فلسفه گرد هم آمده‌اند تا با تدوین اثر مدونی دیدگاه‌های مرلوپونتی را به‌تصویر بکشند. نویسندگان این اثر، علاوه‌بر بررسی دیدگاه‌های فلسفی مرلوپونتی درباره‌ی موضوعاتی چون ادراک، تقویم تنانه، قصدیت حرکتی، و نیز آرای او درباره‌ی هنر، سیاست، و تاریخ، کوشیده‌اند ضمن بررسی زمینه و ریشه‌های تاریخی اندیشه‌ی مرلوپونتی ارتباط آن‌ها را با مطالعات معاصر در زمینه‌ی پدیدارشناسی، فلسفۀ ذهن، علوم شناختی، هنر، و ... بررسی کنند. این اثر، در قالب مجموعه‌مقالاتی با عنوان *The Cambridge Companion on Merleau-ponty* به‌ویراستاری دو تن از اساتید مشهور، تیلور کارمن و مارک هنسن، در سال ۲۰۰۵ توسط انتشارات دانشگاه کمبریج منتشر شده است. خانم هانیه یاسری در سال ۱۳۹۱ این اثر را با عنوان «مرلوپونتی، ستایش‌گر فلسفه» ترجمه کرده‌اند که انتشارات ققنوس آن را منتشر کرده است. در این مقاله، درصددیم به نقد و بررسی ترجمۀ فارسی این اثر پردازیم.

۲. دیدگاه مرلوپونتی درباره‌ی پدیدارشناسی

از آن‌جاکه مرلوپونتی چهرۀ شناخته‌شده‌ای در جهان فلسفی به‌ویژه در ایران نیست، پیش از بررسی اثر مذکور، به‌اجمال به معرفی وی و اندیشه‌هایش می‌پردازیم تا از این طریق زمینه‌ی آشنایی بیش‌تر با وی فراهم شود.

مرلوپونتی که متولد ۱۹۰۸ فرانسه است، پس از گذراندن دوره دبیرستان خود در دبیرستان لویی لوگران، همراه با دوستان خود، لوی استروس و سیمون دوبوار، به دانش‌سرای عالی پاریس رفت و پس از گذراندن دوران آموزش دبیری در مقام دبیر به این دانش‌سرا بازگشت. او در سال ۱۹۳۸ نخستین اثر بزرگ فلسفی خود با عنوان *ساختار رفتار* را به پایان برد و در سال ۱۹۴۲ آن را منتشر کرد. پس از طی دوران خدمت خود در ارتش فرانسه، دوباره به این دانش‌سرا برگشت و در سال ۱۹۴۵ شاه‌کار خود، *پدیدارشناسی ادراک حسی*، را به‌عنوان پایان‌نامه دوم خود برای دریافت درجه دکتری منتشر کرد. او پس از قطع همکاری خود با سارتر در انتشار مجله *عصر مدرن*، به‌عنوان استاد روان‌شناسی، به سوربن پیوست. در سال ۱۹۵۲ به کرسی فلسفه کلژ دو فرانس دست یافت که روزگاری در اختیار هنری برگسون قرار داشت. وی در اوایل مه ۱۹۶۱ در سن پنجاه‌وسه‌سالگی بر اثر حمله قلبی درگذشت و اندیشه‌های فلسفی او، که در آن دوران در حال کمال بودند، فرصت رشد بیش‌تر را از دست داد.

مرلوپونتی، پس از آشنایی با اندیشه‌های منتشرنشده هوسرل، مسیر خود را به‌عنوان پدیدارشناس در پیش گرفت. به‌باور وی، پدیدارشناسی روش محسوب می‌شود و نه نظامی فلسفی. خود او به‌صراحت در این باره می‌گوید: «پدیدارشناسی را می‌توان به‌منزله روش یا سبک اندیشیدن دانست و به‌کار برد» (Merleau-ponty 2005: viii). از نظر وی، کارکرد اصلی فلسفه آگاهی مجدد از اعمال بنیادینی است که انسان‌ها از طریق آن‌ها از جهان آگاه می‌شوند: «فلسفه حقیقی عبارت از یادگیری نگاه دوباره به جهان است» (ibid.: xix). او هدف فلسفه را آشکارساختن جهان و رسالتش را افشای راز جهان و عقل می‌داند.

مرلوپونتی، به‌پیروی از هوسرل، معتقد است که برای شناخت جهان باید به تجربه زیسته (lived experience) و به خود اشیا بازگردیم و به این منظور باید هر نوع پیش‌پنداشته‌های مبتنی بر نظریه‌های علمی و مابعدالطبیعی را کنار بگذاریم. این امر مستلزم اپوخه و تقلیل است، اما از نظر او دامنه تقلیل را نباید به حوزه جهان تعمیم داد و خود را از جهانی که با آن تعامل داریم منفک ساخت. بنابراین، تقلیل و اپوخه نباید به آگاهی محض منجر شود و انسان را از جهان منفک سازد: «تأمل از جهان به‌منظور وحدت آگاهی به‌منزله مبنای جهان صرف‌نظر نمی‌کند، بلکه یک گام به عقب برمی‌دارد تا اشکال تعالی را که همانند اخگرهای آتش بالا می‌روند تماشا کند» (ibid.: xiii). انسان همواره در جهان حضور دارد و خود را در آن تجربه می‌کند. پس، نمی‌توان به سوپژکتیویته خود عقب‌نشینی کرد و خود را از جهان

جدا کرد. ما با کنار نهادن ساختارهای نظری و بازگشت پیشانظری (pre-theoretical) به تجربه جهان بهتر می‌توانیم معنای این ساختارهای نظری را بفهمیم. از این رو، لازم است به شیوه پیشاتأملی با جهان ارتباط برقرار کنیم. آگاهی تأملی و آشکار از جهان ریشه در این آگاهی پیشاتأملی و غیرمصرح دارد.

بر این اساس، مرلوپونتی به انتقاد از چهارچوب مفهومی روزمره ما می‌پردازد، که آن را «تفکر عینی» (objective thought) می‌نامد. او این تفکر را به منزله اندیشه‌ای توصیف می‌کند که به وجود جهان تعصب دارد (ibid.: 4). این تعصب از تمایل آگاهی به نادیده‌گرفتن پدیدارها و تمرکز بر اشیا نشئت می‌گیرد. «ذات آگاهی این است که پدیدارهای خود را فراموش می‌کند» (ibid.: 52). تفکر عینی خود را در قالب دو موضع فلسفی ظاهراً متعارض نشان می‌دهد: تجربه‌گرایی و تعقل‌گرایی (intellectualism). تجربه‌گرایی و تعقل‌گرایی در این باره که جهان شبیه چیست تفاهم دارند، اما درباره شأن متافیزیکی و نیز شأن آگاهی توافقی ندارند. به نظر مرلوپونتی، هر دو دیدگاه در این نکته مشترک‌اند که میان آگاهی و جهان انفکاک ایجاد می‌کنند. برای تجربه‌گرایان، هیچ ذهنیتی وجود ندارد. تعقل‌گرایان نیز ذهنیت را در حوزه دنیوی بالاتری قرار می‌دهند که از آنجا بر جهان اعمال نفوذ می‌کند. از این رو، نمی‌توان میان سوژه و جهان دیالوگی برقرار کرد. هر دو دوگانه‌انگارند و به تمایز میان سوژه و جهان قائل‌اند.

مرلوپونتی، برای از میان برداشتن این دوگانگی، به مفهوم «زیست - جهان» (life-world) هوسرل متوسل می‌شود. او این مفهوم را مهم‌ترین دستاورد فلسفی هوسرل می‌داند؛ جهان آن‌گونه که با آن مواجه می‌شویم، به‌طور روزمره در آن زندگی می‌کنیم، و تجربه مستقیم و پیشاتأملی از آن داریم. زیست - جهان جایگاه عقل سلیم و فعالیت‌های روزمره و جهان اعیان آشنا و علایق معمولی ما محسوب می‌شود. از نظر هوسرل، وظیفه فلسفه این است که ساختار بنیادین زیست - جهان را تبیین کند و نشان دهد که عملکرد آگاهی را پیش‌فرض می‌گیرد. از نظر مرلوپونتی نیز وظیفه فلسفه این است که ساختار بنیادین زیست - جهان را تبیین کند:

کل جهان علم بر جهانی بنا نهاده شده است که به‌طور مستقیم تجربه می‌شود. اگر بخواهیم موضوع علم را موشکافی کنیم و به بیانات دقیقی درباره معنا و قلمرو آن دست یابیم، باید با آگاهی مجدد از جهانی شروع کنیم که علم بیان‌گر قانون آن است (ibid.: viii).

بر این اساس، می‌توان گفت که تأمل پدیدارشناختی، از منظر مرلوپونتی، عبارت است از تلاش برای دیدن و توصیف جهان آن‌گونه که تجربه می‌شود، یا به‌طور خلاصه عبارت است از مطالعه زیست - جهان.

ارتباط ما با زیست - جهان به طریق پیشاتأملی صورت می‌گیرد، سطحی که «مبنای معرفت‌شناختی را تقویم می‌کند و از این‌رو شرطی است که تمامی اعمال شناخت را ممکن می‌سازد» (Bourgeois 2002: 344). این شیوه از طریق ادراک حسی حاصل می‌شود. ادراک از نظر مرلوپونتی نوعی اندیشه نیست، بلکه بنیادی‌تر از آن است. در واقع، تفکر منوط به ادراک است و آن را پیش‌فرض می‌گیرد. ادراک نخستین یا اساسی‌ترین لایه ممکن را برای شناخت فراهم می‌کند. مرلوپونتی، برای روشن‌شدن عملکرد ادراک، آن را با نقاشی مقایسه می‌کند. از نظر او، نقاشی باز نمود تجربه حسی بنیادینی است، تجربه آزاد و مقدم بر مفاهیم انتزاعی و علمی، و به دلیل «تعهد خلاقانه به جهان مدرک» دردست‌رس همگان است (Davis 2016: 5). نقاش نقشی را از جهان ارائه می‌دهد که خود طراح آن است و با این‌همه، این نقش با همه سخن می‌گوید. این جهان، که توسط قانون‌های یک سوژه منفرد نظم یافته است، آشکارگر نگاه او به جهان، احساس او به جهان، و برخورد او با جهان است. مرلوپونتی به نقاشی سزان توسل جسته و آن را تلاشی برای نقاشی جهان می‌داند. از نظر مرلوپونتی، نقاشی سزان «مطالعه دقیق پدیدارهاست» (Merleau-ponty 1964: 11). رنگ آبی‌ای که سزان زیر درخت کاج می‌بیند گویای نحوه‌ای است که جهان خود را به او نمایانده، نحوه برخورد او با جهان مرئی، این جهان، و گویای معمای دیدارپذیری اشیاست. بدین‌سان، معمای نقاشی همان معمای ادراک حسی است، زیرا ادراک حسی نیز ارتباط جدیدی با جهان است.

اما مسئله‌ای که این‌جا مطرح می‌شود این است که آگاهی چگونه از طریق ادراک حسی با متعلقات خود ارتباط برقرار می‌کند؟ مرلوپونتی برای پاسخ به این مسئله نکته قابل‌توجهی را درباره ادراک مطرح می‌کند. به نظر وی، ادراک امری بدن‌مند (embodiment) است. از نظر مرلوپونتی، ارتباط سوژه با جهان از طریق بدن و قصدیت حرکتی آن صورت می‌گیرد. آگاهی به‌واسطه بدن در جهان جای دارد و مرلوپونتی ارتباط این دو را چنین توصیف می‌کند: «بدن ما در جهان به‌منزله قلب یک جان‌دار است؛ چشم‌انداز مرئی را پیوسته پابرجا نگه می‌دارد، زندگی را به آن می‌دمد، آن را از درون حفظ می‌کند، و با آن نظامی را تشکیل می‌دهد» (Merleau-ponty 2005: 202). بر این اساس، مرلوپونتی مفهوم آگاهی محض و ناظر

را رد می‌کند و به جای آن به سوژه تجربه برمی‌گردد که آگاهی را به منزله بدن‌مند یا متجسد در وضعیتی آشکار می‌کند. بنابراین، مطالعه آگاهی در جهان مطالعه آگاهی بدن‌مند و از این رو مطالعه بدن آن‌گونه است که تجربه می‌شود.

پس، ادراک عملکرد ذهن محض یا اندیشه نیست، بلکه بدن‌مند است. «من با بدنم ادراک می‌کنم» (ibid.: 184)، زیرا موقعیت و حرکت بدن من را قادر می‌سازد آن‌چه را که در دست‌رس بینایی‌ام است ببینم. پس، ادراک فعالیت آگاهانه ذهن نیست، بلکه شیوه وجودی سوژه تنانه در مرحله پیش‌آگاهی است؛ محاوره‌ای میان سوژه بدن‌مند و جهانش است (Cullen 1994: 109). چنین سوژه‌ای می‌تواند بر خود دریچه‌ای به سوی جهان بگشاید. این مدرک، از طریق بدن خود، می‌تواند با اجسام و اشیا تماس برقرار سازد، چراکه اولین تماس ما با عالم خارج از طریق اندام‌ها و حواس صورت می‌گیرد. پس، آن‌چه ما را با عالم عینی متصل می‌کند بدن ماست: «بدن وسیله ثبات ما در عالم، واسطه میان عالم و ماست» (Merleau-ponty 2005: 128).

این درهم‌تنیدگی جهان و بدن مرلوپونتی را به انتقاد از دیدگاه دکارتی سوق داد که براساس آن آگاهی جدای از جهان قرار دارد. از نظر مرلوپونتی، دکارت هیچ دلیلی نداشت که آگاهی و جهان را از هم جدا سازد، بلکه سوژه همواره «رو به سوی جهان دارد» (ibid.: x). مرلوپونتی نه تنها آگاهی و جهان را از هم منفک نمی‌داند، بلکه از نظر او بدن و آگاهی نیز درهم‌تنیده‌اند و انسان سوژه بدن‌مند است و از جهان به واسطه بدن آگاه است. پس، تجربه انسان پی‌آمد ارتباط یگانه‌ای است که بین سوژه بدن‌مند و جهان شکل می‌گیرد.

این درهم‌تنیدگی بدن آگاهی و جهان مرلوپونتی را به مفهومی از بدن سوق داد که خود آن را «بدن زیسته» (lived body) یا «بدن پدیداری» (phenomenal body) می‌نامد (ibid.: 105) که در قالب تجربه اول‌شخص در دست‌رس ماست و حیات آگاهی ما به منزله آگاهی بدن‌مند از طریق آن آشکار می‌شود:

بدنی که به منزله زیسته درک می‌شود هم بدن‌مند است و هم خودآگاه. ذهن در بدن است و بدن در ذهن. رویداد ذهنی - بدنی را نمی‌توان بر مبنای مدل دکارتی تصور کرد که دو فرایند وجودی و شناختی را با هم مقایسه کند، وحدت ذهن و بدن ادغام دو اصطلاح خارجی متقابل نیست: سوژه و ابژه، بلکه این وحدت در هر لحظه از جریان وجود فعال می‌شود (ibid.: 89).

در این سطح، هیچ تمایزی میان بدن و آگاهی وجود ندارد. بر این مبنا، نمی‌توانیم بدنمان را به منزله امر عینی یا به‌شیوه سوم‌شخص در نظر بگیریم. در سطح بدن زیسته، من بدنی ندارم، بلکه «بدنم هستم» (ibid.: 133). از سوی دیگر، این بدنی که آن را از درون تجربه می‌کنیم مستقل از جهان نیست. آن‌جا که بدنی وجود دارد جهان شخصی نیز وجود دارد، به‌طوری‌که مرلوپونتی می‌گوید:

بدن من از همان گوشت جهان ساخته شده است ... جهان نیز در گوشت بدن من سهیم است، آن را منعکس می‌کند، به‌سوی آن دست دراز می‌کند، و بدن نیز به‌سوی جهان دست می‌یازد. آن‌ها در رابطه متقابل در هم‌تنیده‌اند (Merleau-ponty 1968: 248).

هیچ جهانی بدون انسانی که آن را تجربه کند وجود ندارد و هیچ تجربه انسانی نیز که در آن جهانی نباشد امکان‌پذیر نیست. بدن زیسته مرلوپونتی همانند آگوی استعلایی کانت یا هوسرل عمل نمی‌کند؛ یعنی تنها مبنای معنا نیست، بلکه کارکرد گشودگی معنا را دارد که منوط به حرکت و تألیف ادراکی آن است و از این طریق معنای اولیه اشیا جهان را آشکار می‌کند. جهان و اعیان از پیش معنادارند و برای معقول‌شدن نیازی به معنادهی سوژه ندارند. معنا در نخستین رویارویی جهان با بدن و بدن با جهان متحقق می‌شود؛ یعنی «در نخستین هجای چیزهایی که در کتاب بزرگ جهان می‌خوانیم» (هومن ۱۳۷۵: ۴۱). معنا در بطن هستی است و تن زنده انسان که شناسنده نیز است این معنا را می‌گیرد و به‌سخن می‌آورد. بنابراین، در پدیدارشناسی مرلوپونتی، جهان ارتباط متقابل با آگاهی پیشاتأملی دارد و بدون آن نمی‌تواند وجود یا معنایی داشته باشد.

۳. معرفی، نقد، و بررسی اثر

اینک، پس از معرفی مختصر دیدگاه‌های مرلوپونتی، به نقد و بررسی اثر موردنظر می‌پردازیم. درابتدا، این اثر را به‌طور کلی معرفی می‌کنیم تا در ادامه به بررسی آن بپردازیم.

۱،۳ مشخصات اثر، شاکله، و توصیف کلی آن

متن انگلیسی این اثر با عنوان *The Cambridge Companion to Merleau-ponty* در سال ۲۰۰۵ و در ۳۹۲ صفحه توسط انتشارات دانشگاه کمبریج منتشر شده است. ترجمه فارسی آن با عنوان «مرلوپونتی، ستایش‌گر فلسفه»، با ترجمه خانم هانیه یاسری، نخستین بار در

سال ۱۳۹۱ در تهران از سوی انتشارات ققنوس در ۵۹۸ صفحه و ۶۶۰ نسخه، در قطع رقعی و با جلد شومیز، منتشر شده است که تصویری از مرلوپونتی روی آن قرار دارد. از هانیه یاسری تاکنون ترجمه آثاری چون *بدن انسان: یک کتاب استخوان‌دار* (نشر اسپندگان)، *زیست‌شناسی: زندگی، با شناختی که ما از آن داریم* (نشر اسپندگان)، *زبان آلمانی را سریع بیاموزید* (نشر توس)، *آهنگی هم‌ساز درباره موسیقی* (نشر توس) به چاپ رسیده است.

کتاب با فهرست اجمالی مطالب در دو صفحه شروع می‌شود و پس از آن مقدمه کتاب به قلم ویراستاران این اثر، تیلور کارمن و مارک بی. ان. هنسن، ذکر شده (صص ۷-۴۳) و در ادامه سیزده مقاله درباره اندیشه‌های مرلوپونتی در قالب ۵۳۰ صفحه (صص ۴۵-۵۷۶) ارائه می‌شود. کتاب با معرفی مختصر نویسندگان این مجموعه، کتاب‌نامه چهارده صفحه‌ای (صص ۵۸۱-۵۹۴)، و نمایه چهار صفحه‌ای (صص ۵۹۵-۵۹۸) پایان می‌یابد.

فهرست مطالب با دقت خوبی تنظیم شده و صفحات ذکر شده در آن با صفحات متن کاملاً مطابقت دارد. این مقالات در داخل متن دارای بخش‌های فرعی اند که با شماره‌گذاری مشخص شده‌اند. مترجم در تمام مقالات این شماره‌گذاری‌ها را رعایت کرده است، اما در متن انگلیسی بخش‌های اصلی مقاله سوم با اعداد یونانی و بخش‌های فرعی آن‌ها با اعداد عربی و به صورت ایتالیک مشخص شده‌اند، در حالی که در متن فارسی تمام بخش‌ها با اعداد عربی نشان داده شده‌اند که باعث شده است تمایزی میان بخش‌های اصلی و فرعی مقاله ایجاد نشود و مشکلاتی را برای خواننده ایجاد کند.

همان‌طور که اشاره شد، مقدمه این اثر به قلم ویراستاران آن، تیلور کارمن (استاد فلسفه دانشگاه کلمبیا) و مارک هنسن (استاد زبان انگلیسی دانشگاه پرینستون)، به تحریر درآمده است. ویراستاران در مقدمه، ضمن اشاره به هدف خود از گردآوری این مجموعه مقالات، تاریخچه مختصری از زندگی مرلوپونتی را ارائه داده‌اند که می‌تواند برای افراد ناآشنا با وی ثمربخش باشد. در ادامه نیز کوشیده‌اند تفاوت مرلوپونتی را از پدیدارشناسان دیگر، از جمله هوسرل و هایدگر، نشان داده و به اختصار تأثیرپذیری او را از روان‌شناسی گشتالت و هنر مطرح کنند. مقدمه، همانند سایر مقالات، با یادداشت‌هایی پایان می‌یابد.

نخستین مقاله این اثر، «مرلوپونتی و تصویر معرفت‌شناختی» (صص ۴۵-۸۲)، به قلم چارلز تیلور، استاد فلسفه دانشگاه مک‌گیل مونترال، نگاشته شده است. نویسنده این مقاله در ابتدا با اشاره به بحث بازنمایی‌ها (representation) در میان فیلسوفانی چون دکارت و کانت می‌کوشد نشان دهد که مرلوپونتی چگونه توانسته است بر این تصویر واسطه‌ای

معرفت فائق آید. از نظر نویسنده، می‌توان با بررسی شیوه ارتباط ما با جهان (ص ۶۵) این تصویر را ویران کرد، چراکه از نظر مرلوپونتی ما ارتباطی پیشامفهوم‌ی و پیشانظری با جهان داریم و در این سطح هیچ واسطه‌ای میان ما و جهان وجود ندارد.

مقاله دوم، با عنوان «دریافت حسی، حکم، و میدان پدیداری» (صص ۸۳-۱۱۷) اثر تیلور کارمن است. کارمن در این مقاله در ابتدا می‌کوشد نشان دهد که ادراک حسی، از نگاه مرلوپونتی، نه دریافت حسی (دیدگاه تجربه‌گرایان) و نه حکم (دیدگاه تعقل‌گرایان) است. در بخش سوم مقاله، با عنوان میدان پدیداری، توضیح می‌دهد که هیچ ادراکی از زمینه‌ای که در آن روی می‌دهد جدا نیست. این بدان معناست که ادراک همواره در ذات خویش نظرگاهی است و «آن نظرگاه نه صرف مجموعه‌ای از اعیان، یعنی قسمت متجانسی از فضا، و نه درنهایت به نحوی از انحا صرفاً دسته دیگری از احساس‌ها یا احکام است» (کارمن ۱۳۹۴: ۱۰۲).

مقاله سوم با عنوان «دیدن اشیاء از منظر مرلوپونتی» (صص ۱۱۹-۱۷۱) اثر شون دورانس کلی، استاد فلسفه دانشگاه پرینستون، است. نویسنده، در این مقاله که می‌توان گفت طولانی‌ترین مقاله این اثر نیز محسوب می‌شود، با اشاره به نقل‌قولی از مرلوپونتی از مقاله «فیلسوف و سایه‌اش»^۲، مبنی بر این که بزرگی متفکر به موضوعاتی است که در آثار خود بدان‌ها نیندیشیده است، می‌کوشد به بخش‌هایی از فلسفه مرلوپونتی اشاره کند که مرلوپونتی آن‌ها را به درستی دریافته است اما برای درک اندیشه وی ضرورت دارند. نویسنده، با توضیح تمایز بین امر غائب و محصل و نیز استفاده از مفهوم نامتعین مرلوپونتی به‌ویژه درباره میدان پدیداری، می‌کوشد شرح پدیدارشناختی از نظریه ادراک حسی او ارائه دهد و از این طریق تمایز پدیدارشناسی مرلوپونتی را از پدیدارشناسی هوسرل برجسته نماید.

مارک راتل، استاد فلسفه دانشگاه بریگهام یانگ، در مقاله چهارم با عنوان «انگیزه‌ها، دلیل‌ها، و علت‌ها» (صص ۱۷۳-۱۹۸)، می‌کوشد نشان دهد که مفهوم بدن زیسته مرلوپونتی در مقابل دوگانه‌انگاری ذهن-بدن قرار دارد و هم‌چنین در ادامه مقاله به بررسی پدیدارشناختی انگیزه‌ها می‌پردازد: این‌که انگیزه چیست، چگونه عمل می‌کند، و چرا نمی‌توان آن را به حدود منطقی یا علی فروکاست؟ از نظر او، انگیزه‌ها که حدوسط میان دلیل‌ها و علت‌ها هستند با این ادعا در ارتباط‌اند که بدن زیسته در دوگانه‌انگاری ذهن و بدن نمی‌گنجد. پس، نمی‌توان بدن را به‌منزله جوهر یا امر جسمانی در نظر گرفت.

مقاله پنجم با عنوان «مرلوپونتی و علم جدید شناخت» (صص ۲۹۹-۲۳۰) اثر هیوبرت دریفوس، استاد فلسفه دانشگاه برکلی کالیفرنیا (مترجم به‌اشتباه دانشگاه کالیفرنیا برکلی ذکر کرده)، است. دریفوس در این مقاله می‌کوشد با استفاده از یافته‌های جدید درباره عملکرد مغز این ادعای مرلوپونتی را اثبات کند که چگونه می‌توان بدون بازنمایی‌های ذهنی یا مغز مهارت‌ها را کسب کرد و به‌کار برد. مرلوپونتی این ادعا را براساس شواهد پدیدارشناختی تبیین کرده است. به همین دلیل، نویسنده در ابتدا شواهد مرلوپونتی را مطرح و در ادامه با طرح بحث یادگیری تقویتی و استفاده از بحث شبکه‌های عصبی مصنوعی آن را اثبات می‌کند.

مقاله ششم، «بدن خاموش و پاچوبین فلسفه» (صص ۲۳۱-۲۷۵)، به‌قلم ریچارد شوسترمن، استاد فلسفه دانشگاه تمپل فیلادلفیا، است که در آن می‌کوشد دلایل تأکید مرلوپونتی بر خاموشی بدن و غفلت او از احساسات بدنی را بررسی کند. او معتقد است که دیدگاه‌های مرلوپونتی در این‌باره حاصل پدیدارشناسی بدن‌مند او و نحوه بررسی وی از ادراک حسی است. از سوی دیگر، مرلوپونتی در مقاله‌ای با عنوان «در ستایش فلسفه» ادعا می‌کند که فلسفه پاچوبین است و درعین حال «پای چوبین فلسفه نقطه قوت آن است» (Merleau-ponty 1988: 61). اما چرا مرلوپونتی از چنین استعاره‌ای برای توصیف فلسفه بهره می‌گیرد؟ شوسترمن، در ادامه مقاله خود، این مسئله را پی‌گیری می‌کند.

مقاله هفتم با عنوان «مرلوپونتی و مفهوم لمس مالبرانش» (صص ۲۷۷-۳۱۴) به‌قلم جودیت باتلر، استاد ادبیات تطبیقی دانشگاه برکلی کالیفرنیا، است. باتلر در این مقاله می‌کوشد تأثیری را که مفهوم لمس مالبرانش بر مرلوپونتی داشته است اثبات کند. وی، با استناد به درس‌گفتارهای مرلوپونتی در باب نیکولا مالبرانش، فیلسوف قرن هفدهم، معتقد است که این درس‌گفتارها منبعی را در اختیار مرلوپونتی قرار داده است تا از طریق آن‌ها ارتباط خود را با سنت الهیات حسی آشکار کند. به‌باور وی، مالبرانش همواره در صدد بود الاهیات خود را بر مبنای مفهوم جدیدی از بدن، به‌ویژه کارکرد لمس، استوار سازد. این دیدگاه مالبرانش این زمینه را برای مرلوپونتی فراهم آورد که او دریابد بدن، از طریق تأثیرپذیری خود، مجموعه‌ای از انطباعات را شامل می‌شود که در بدن اثر می‌گذارند و بنیاد حسی شناخت را تشکیل می‌دهند.

رونو بارباراس، استاد فلسفه معاصر دانشگاه پاریس، در مقاله هشتم با عنوان «پدیدارشناسی زندگی» (صص ۳۱۵-۳۵۱) می‌خواهد نشان دهد که پدیدارشناسی مرلوپونتی پدیدارشناسی زندگی است. در واقع، هدف مرلوپونتی این است که طرح

پدیدارشناختی هوسرل را تکمیل کند. به‌باور نویسنده، هدف اصلی مرلوپونتی این بود که به زیست - جهان هوسرل معنا ببخشد و به همین دلیل بر تحویل‌ناپذیری زیست - جهان تأکید دارد. به‌نظر بارباراس، سوژه زیست - جهان زندگی است. پدیدارشناسی مرلوپونتی نیز به این معنا پدیدارشناسی زندگی است که درنهایت بر تأملی درباب زندگی استوار است. این پدیدارشناسی اصالت خود را از خاص‌بودن زندگی اخذ می‌کند.

مقاله نهم این اثر، «رویان‌شناسی امر دیدار(نا)پذیر» (صص ۳۵۳-۴۰۲)، به‌قلم مارک هنسن، استاد زبان انگلیسی دانشگاه پرینستون، است. نویسنده در این مقاله اهداف مختلفی را دنبال می‌کند: نخست، درصدد است آثاری از مرلوپونتی را به مخاطبان معرفی کند که به زبان انگلیسی ترجمه نشده‌اند و فقط در اختیار مخاطبان فرانسوی‌زبان قرار دارند؛ دوم، نقش علوم زیستی را در تحلیل مرلوپونتی از دوگانگی میان ذهن و عین نشان دهد. به‌نظر نویسنده، این تحلیل باعث می‌شود اندیشه مرلوپونتی به‌سوی معنای زندگی پیش رود. به‌باور هنسن، هم‌بستگی بین رفتار و مورفوژنر باعث می‌شود مرلوپونتی نوعی هم‌بستگی بین پدیدارشناسی و هستی‌شناسی بیابد و از این طریق بر دوگانگی ذهن و بدن، از یک‌سو، و دوگانگی انسان و جهان، از سوی دیگر، غلبه کند.

مقاله دهم با عنوان «استنباط وجودگرایانه مرلوپونتی از علم» (صص ۴۰۳-۴۴۰) اثر جوزف راوس، استاد علم از منظر اخلاق دانشگاه وسلین، است. اگرچه مرلوپونتی در آثار متعدد خود چون *ساختار رفتار* و *جهان ادراک* انتقاداتی را بر علم وارد می‌کند، اما از نظر نویسنده این مقاله برای تکمیل طرح مرلوپونتی لازم است، علاوه‌بر طرح دیدگاه‌های او درباره بدن و جهان و نیز تاریخ و هنر، تفسیر وجودگرایانه‌ای از علم از دیدگاه وی ارائه دهیم. درواقع، نویسنده معتقد است که در فلسفه مرلوپونتی می‌توان علم را نیز شیوه‌ای از وجود انسان محسوب کرد.

مقاله یازدهم با عنوان «میان فلسفه و هنر» (صص ۴۴۱-۴۸۰) به‌قلم جان‌اتان گیل‌مور، استاد فلسفه دانشگاه ییل، است. مرلوپونتی در مقالات متعدد خود، از جمله «شک سزان» و «چشم و ذهن»، از ارتباط میان نقاشی و مابعدالطبیعه بهره می‌گیرد تا بتواند دیدگاه‌های خود را درباره ادراک حسی، معنا، و تخیل به‌تصویر بکشد؛ زیرا به‌باور وی «هر نظریه نقاشی نوعی مابعدالطبیعه است» (Merleau-ponty 1964: 171). به‌باور نویسنده، اگرچه هنر در بیان اندیشه‌های مرلوپونتی به وی کمک کرده است، اما دیدگاه‌های فلسفی او هرگز نمی‌توانند به فلسفه هنر منتهی شوند.

لیدیا گر، استاد فلسفه دانشگاه کلمبیا، مقاله دوازدهم این اثر را با عنوان «درک فیلسوف ملتزم: در سیاست، فلسفه، و هنر» (صص ۴۸۱-۵۳۲) نگاشته است. نویسنده در این مقاله هم‌راهی فکری مرلویونتی با سارتر را نشان می‌دهد. البته، باید توجه داشت که در دیدگاه‌های این دو فیلسوف در باب سیاست، فلسفه، و هنر تعارضاتی وجود دارد. نویسنده در ادامه می‌کوشد تا با بررسی مفهوم التزام در اندیشه مرلویونتی، آن را در حیطه سیاست و هنر نیز توضیح دهد.

مقاله پایانی، «اندیشیدن به سیاست» (صص ۵۳۳-۵۷۶)، به‌قلم کلود لوفور، مدرس نظریه‌های سیاسی و اجتماعی مدرسه مطالعات عالی علوم اجتماعی پاریس، است. از نظر لوفور، مرلویونتی در نوشته‌های سیاسی خود فلسفه سیاسی را با رخدادهای زمان خود پیوند می‌زند. به همین دلیل، لازم است که مخاطبان آثار سیاسی او با رویدادهای عصر وی آشنایی داشته باشند تا از این طریق به معانی آن‌ها پی ببرند.

مترجم بخش معرفی نویسندگان این مجموعه را در انتهای کتاب قرار داده است که در متن انگلیسی در ابتدای اثر قرار دارد. هم‌چنین، نمایه‌ای را به آن افزوده است که البته در این نمایه هیچ نشانی از اصطلاحات تخصصی متن به چشم نمی‌خورد و فقط به سه اصطلاح دید پیرامونی، فیلوژنز، و مورفوژنز اشاره کرده است و بقیه آن‌ها فقط اسامی خاصی‌اند که در متن به آن‌ها اشاره شده است. از این‌رو، بهتر بود مترجم با حذف این سه اصطلاح عنوان نمایه را نمایه اعلام قرار می‌داد.

۲,۳ نقد و بررسی اثر

تردیدی نیست که خانم یاسری کتاب معتبر و ارزش‌مندی را برای ترجمه نخستین اثر خود در حوزه فلسفه انتخاب کرده است. شهرت انتشارات این مجموعه و هم‌چنین نویسندگان مشهور آن به‌خوبی مؤید این مطلب‌اند. دقت ایشان در شماره‌گذاری دقیق پی‌نوشت‌های مقالات و مشخص کردن آثار موجود در متن به‌صورت ایتالیک نیز ستودنی است. وجود غلط‌های چاپی اندک، باوجود حجم زیاد کتاب، از دیگر ویژگی‌های بارز این کتاب محسوب می‌شود. صفحه‌آرایی کتاب نیز دقیق است؛ اما در برخی از صفحات، مانند ۳۴۵ یا ۳۶۰، جملاتی از متن به‌صورت بلد چاپ شده است که در کتاب انگلیسی این‌چنین نیست و به‌نظر می‌رسد ایراد چاپی باشد. باوجود این، در ترجمه این اثر ایرادات زیادی، چه درمورد نحوه ترجمه و چه رعایت قواعد دستور زبانی، به‌چشم می‌خورد که باعث می‌شود

خوانندگان آن به‌هنگام مطالعه با مشکلات عدیده‌ای مواجه شوند. در ادامه، به بررسی برخی از این موارد می‌پردازیم.

- تغییر عنوان اثر

همان‌طور که اشاره شد، این کتاب در زبان انگلیسی با عنوان *The Cambridge Companion to Merleau-ponty* چاپ شده است. اما مترجم عنوان «مرلوپونتی، ستایش‌گر فلسفه» را برای آن انتخاب کرده است. چنین به نظر می‌رسد که ایشان این عنوان را از یکی از مقالات مرلوپونتی («در ستایش فلسفه»^۳) برگزیده است، اما هیچ‌گونه توضیحی در این باره ارائه نداده است، در حالی که بهتر بود با نگارش پیش‌گفتاری برای این اثر هم دلیل انتخاب خود برای ترجمه این اثر و نیز انتخاب این عنوان را توضیح می‌داد. نکته جالب توجه این که مترجم در صفحه ۴۸۱ عنوان کتاب را به «راه‌نمای کمبریج درباره مرلوپونتی» برگردانده است. مترجم می‌توانست با نگارش پیش‌گفتار، علاوه بر بیان انتخاب این عنوان، توضیح مختصری درباره مرلوپونتی و اندیشه‌های او ارائه دهد؛ زیرا مرلوپونتی فیلسوف شناخته‌شده‌ای در ایران نیست و عدم آشنایی با اندیشه‌های او می‌تواند مطالعه این کتاب را حتی برای دانش‌آموختگان حوزه فلسفه دشوار سازد.

- ترجمه عناوین مقالات

حتی در ترجمه عناوین مقالات نیز ایرادات بسیاری به چشم می‌خورد؛ برای نمونه، مترجم عنوان مقاله پنجم را به «مرلوپونتی و علم جدید شناخت» ترجمه کرده است، در حالی که *cognitive science* به معنای علوم شناختی و نه علم شناخت است که یکی از دانش‌های نوین محسوب می‌شود، یا عنوان مقاله دوازدهم بایستی به «درک فیلسوف درگیر: درباب سیاست، فلسفه، و هنر» ترجمه می‌شد.

- پانوشتهای اثر

پانوشتهای این کتاب نیز از دیگر نکات ضعف آن محسوب می‌شود. مترجم در بیان معادل‌های انگلیسی اصطلاحات و اسامی خاص این اثر کاملاً گزینشی عمل کرده و به‌ندرت به آن‌ها اشاره کرده است. از آن‌جاکه بسیاری از اسامی مطرح در این اثر برای خوانندگان فارسی‌زبان ناشناخته‌اند، ضرورت داشت که مترجم علاوه بر بیان تمام معادل‌های انگلیسی آن‌ها توضیح مختصری نیز در مورد آن‌ها ارائه می‌داد. مسئله پانوشتهای در مورد عناوین آثار و اصطلاحات تخصصی نیز صدق می‌کند. مترجم نه تنها معادل انگلیسی آثار

مذکور در متن را بیان نکرده (برای نمونه، در صفحه ۹ «ساختار رفتار» یا «پدیدارشناسی ادراک حسی»)، بلکه به معادل انگلیسی اصطلاحات تخصصی نیز به‌ندرت اشاره کرده است. این موضوع از دو نظر حائز اهمیت است: نخست، مترجم در موارد بسیاری به‌جای بیان معادل‌های مصطلح واژه‌ها، خود، به واژه‌سازی پرداخته است و از آن‌جاکه این واژه‌ها چندان مأنوس نیستند، بهتر بود که حداقل معادل انگلیسی آن‌ها را ذکر می‌کرد تا خواننده متوجه شود که این واژه‌ها را در برابر کدام کلمات تخصصی به‌کار برده است؛ برای مثال،

الف) در صفحه ۴۸، «هم‌سازی» به‌جای «انسجام»؛

ب) در صفحه ۲۰۴، «جادوانه»؛

ج) در صفحه ۳۱۸، «پدیدارانگی»؛

د) در صفحه ۶۳، «هرروزینه» به‌جای «روزمره».

از سوی دیگر، از آن‌جاکه مترجم هیچ توضیحی درباره این فیلسوف و اندیشه‌های او ارائه نکرده است، بهتر بود که ضمن بیان معادل انگلیسی واژه‌ها در پانوشت با استفاده از کتاب‌هایی چون *فرهنگ اصطلاحات مرلوپونتی اثر لندس (۲۰۱۳)* توضیح مختصری در مورد آن‌ها بیان می‌کرد؛ زیرا اگرچه در چکیده پشت جلد کتاب ادعا شده است این کتاب برای مخاطبان مبتدی مفید و قابل فهم است، اما باید گفت به‌واقع این‌چنین نیست؛ زیرا علاوه بر این‌که مرلوپونتی فیلسوف دشوارنویسی است و این امر مشکلاتی را در تفسیر آثار او به‌وجود آورده است، بلکه از بسیاری از اصطلاحات فلسفی در معنای موردنظر خود استفاده می‌کند، مانند «قصیدیت». از این‌رو، لازم است اصطلاحات تخصصی او کمی برای خوانندگان توضیح داده شود، مانند «شکل‌واره بدن» در صفحه ۱۱۳. البته، مترجم در موارد بسیاری نیز معادل انگلیسی کلمات را به‌جای پانوشت در متن اصلی ذکر کرده است؛ مانند صفحه ۳۲۴ «tissue» برای «بافت».

- درج نادرست اسامی خاص

مترجم در ضبط فارسی بسیاری از اسامی نیز ایراداتی دارند؛ برای نمونه،

الف) در صفحه ۲۳، به‌جای «گلدشتاین» از «گولتشتاین» استفاده کرده است؛

ب) در صفحه ۲۸۲، به‌جای «برونشوینگ» از «برونسویک» استفاده کرده است؛

ج) در صفحه ۴۷۴، به‌جای «دونالد» از «دانلد» یا به‌جای «موریس» از «ماریس» استفاده

کرده است.

- درج معادل‌های لاتینی به جای معادل‌های فارسی

هم‌چنین، مترجم در موارد متعددی، با وجود این که معادل فارسی برخی از اصطلاحات و واژه‌ها را در متن اصلی ذکر کرده است، اما در ادامه متن به جای معادل فارسی از معادل انگلیسی یا فرانسوی یا آلمانی آن‌ها استفاده می‌کند؛ برای نمونه، در صفحه ۳۱۹ weltthesis را به «نظریه جهان» ترجمه کرده، اما در ادامه معادل آلمانی آن را به کار برده، یا در صفحه ۳۹۴ emergence را به «پیدایی» ترجمه کرده، اما در ادامه مقاله همان کلمه انگلیسی را استفاده کرده است. هم‌چنین، مترجم به نوع زبان این واژه‌ها نیز اشاره‌ای نکرده است؛ برای نمونه، در صفحه ۳۱۸ معادل آلمانی lebenswelt و معادل فرانسوی monde vecu به معنای «زیست - جهان» در متن اصلی بیان شده است، اما مترجم حتی در پانویس نیز به زبان آن‌ها اشاره‌ای نکرده است و این مسئله ممکن است برای خوانندگانی که با این زبان‌ها آشنایی ندارند مشکلاتی ایجاد کند. البته، در مواردی نیز برخی از کلمات ترجمه نشده‌اند؛ مانند irreflechi در صفحه ۲۹۶.

- انتخاب نادرست معادل‌های فارسی

مترجم در موارد متعددی معادل فارسی اصطلاحات را نادرست انتخاب کرده است؛ برای نمونه،

الف) در صفحه ۸۳، معادل مصطلح sensation «احساس» است، نه دریافت «حسی»؛

ب) در صفحه ۱۴۸، identity به معنای «این‌همانی» است، نه «هویت»؛

ج) در صفحه ۹۳، memory «حافظه» است، نه «یاد»؛

د) در صفحه ۱۴، state of affaire «وضع امور» است، نه «وضعیت»؛

ر) معنای مصطلح intersubjectivity در پدیدارشناسی «بین‌الذهانیت» است، نه «میان‌سوژگانیت».

- عدم استفاده از اصطلاحات یک‌دست

مترجم نه تنها در موارد متعددی از واژه یک‌سانی استفاده نکرده است، بلکه معادل‌های مختلفی را نیز برای کلمه ثابتی استفاده کرده است. این در حالی است که حتی در مواردی از نگارش فارسی معادل‌های مختلف استفاده کرده است؛ برای نمونه،

الف) در صفحه ۹، برای work معنای «کار» و در صفحه ۱۱ معنای «اثر» ذکر شده است

و البته معنای «اثر» ترجمه درست است،

(ب) در صفحه ۴۸۳، «عصر مدرن» و در صفحه ۴۸۹ «له‌تان مدرن».
(ج) در صفحه ۲۴، prise به «گیرش» و در صفحه ۴۵۹ به «گرفت» ترجمه شده است.
(د) در صفحه ۳۰۹، lecture به «درس» و در صفحه ۳۷۲ به «درس‌گفتار» ترجمه شده است.

(ر) در صفحه ۴۵۵، در یک پاراگراف، هم از «پدیدارشناسانه» و هم «پدیدارشناختی» استفاده شده است.

- درهم‌ریختگی اجزای جمله

از جمله ایرادات بارزی که در این متن به‌وفور به‌چشم می‌خورد این است که مترجم اجزای جمله به‌ویژه افعال را در جای مناسب خود به‌کار نبرده است. در ادامه، به مواردی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

(الف) صفحه ۱۸: هایدگر پیش‌ازاین تحویل‌های پدیدارشناختی را موردانتقاد قرار داده بود، هم تلویحاً در هستی و زمان و هم صراحتاً در درس‌های دهه ۱۹۲۰. ← هایدگر پیش‌ازاین، هم تلویحاً در هستی و زمان و هم صراحتاً در درس‌های دهه ۱۹۲۰ تحویل‌های پدیدارشناختی را موردانتقاد قرار داده بود؛

(ب) در صفحه ۵۱: ... و حق هم دارد، اگر صلاحیت لازم را داشته باشد. ← اگر صلاحیت لازم را داشته باشد، حق هم دارد؛

(ج) در صفحه ۱۰۴: ادراک‌های حسی را حکم‌ها تقویم می‌کنند. ← حکم‌ها، ادراک‌های حسی را تقویم می‌کنند؛

(د) در صفحه ۲۷۷: در اثر دوم جای نظریه‌التفات را مفهوم لحم می‌گیرد. ← در اثر دوم مفهوم لحم جای نظریه‌التفات را می‌گیرد (البته بهتر بود چنین ترجمه شود: در اثر دوم، مفهوم لحم جای‌گزین نظریه‌التفات می‌شود)؛

(ر) در صفحه ۴۷۷: فرم، فرم‌های دیگری را آزاد می‌سازد، براساس قوانین خودش. ← فرم، براساس قوانین خودش، فرم‌های دیگری را آزاد می‌سازد.

- حذف اجزای جمله

مترجم در موارد متعددی اجزای مختلف جمله را حذف کرده است؛ برای نمونه،
(الف) حذف فاعل جمله زیر در صفحه ۵۱۳: به‌زعم مرلوپونتی، لزومی ندارد این کار را بکند؛

ب) حذف فعل در جمله صفحه ۵۱۰: فلسفه را در حال انجام دادن همین کار می‌بیند، اما هنر را نه تا این پایه؛

ج) حذف علامت مفعولی «را» در صفحه ۴۵۰: عبارتی از والرئ نقل می‌کند. ← عبارتی را از والرئ نقل می‌کند.

- استفاده نادرست از علائم و نشانه‌های زبان فارسی

یکی دیگر از ایراداتی که در متن این اثر به‌وفور یافت می‌شود کاربرد نادرست علائم و نشانه‌های فارسی است. نمونه‌هایی از این ایرادات را می‌توان در کاربرد نادرست «ه» (صص ۲۸۷ و ۲۰۴)، کاربرد نقطه به‌جای ویرگول (صص ۵۰۵)، کاربرد نادرست «ه» (صص ۴۸۴ و ۴۶۶)، استفاده از دو نقطه در انتهای جمله (صص ۴۸۴ و ۴۸۷)، قراردادن نقطه در مواردی در داخل گیومه و در مواردی بیرون از آن (صص ۴۹۰ و ۳۷۱)، قراردادن گیومه ابتدایی یا انتهایی بدون قراردادن گیومه بعدی (صص ۴۵۳ و ۳۴۲) مشاهده کرد.

- عدم رعایت قواعد زبان فارسی

تمام کسانی که در حوزه ترجمه فعالیت دارند در این‌باره متفق‌القول‌اند که مترجم، علاوه بر آشنایی با زبان مبدأ، باید با زبان مقصد نیز آشنایی کامل داشته باشد. این در حالی است که بررسی ترجمه این اثر نشان می‌دهد که مترجم محترم چندان با قواعد دستوری زبان فارسی آشنایی ندارد. در ادامه، عدم رعایت قواعد موردنظر را، هم‌راه با نمونه‌هایی، ارائه می‌دهیم.

الف) کاربرد نادرست علامت مفعولی را: مترجم نه‌تنها در موارد بسیاری «را» را در جای مناسب خود به‌کار نبرده است بلکه در مواردی نیز آن را حذف کرده یا حرف اضافه دیگری را جای‌گزین آن کرده است. نمونه‌هایی از این کاربردهای نادرست را می‌توان به‌ترتیب در صفحات ۲۷۸، ۲۸۱، و ۳۰۸ دید؛

ب) کاربرد نادرست «ی» نکره: معمولاً در ترکیبات موصوفی «ی» به صفت هم‌راه اسم اضافه می‌شود. این در حالی است که مترجم در بیش‌تر موارد «ی» نکره را به اسم (صفحه ۲۰۷، شبکه‌ای هوش‌مند) یا هم به اسم و هم صفت (در صفحه ۲۷۰ بدنی غیرتأملی، در ص ۵۳۳ اشیایی موزه‌ای) اضافه کرده است؛

ج) انتساب فعل فاعل جان‌دار به فاعل غیرجان‌دار: مانند در صفحه ۱۲، سعی مقالات این کتاب، که بخشی از این جریان هستند، بر آن است. ← در مقالات این کتاب، که

بخشی از این جریان هستند، تلاش می‌شود؛ یا در صفحه ۴۸۲: از این‌رو، مقاله حاضر استدلال‌های مرلوپونتی ... را دنبال می‌کند. ← از این‌رو، در مقاله حاضر استدلال‌های مرلوپونتی دنبال می‌شود؛

(د) استفاده از من و ما در نقش فاعل: معمولاً در زبان فارسی ضمائر در اول جمله حذف می‌شوند، مگر این‌که هدف نویسنده بر تأکید باشد. اما مترجم در موارد متعددی که هدف نویسنده بر تأکید نیست آن‌ها را ذکر کرده است؛ از جمله در صفحه ۲۷۰ و صفحه ۵۵۵؛

(ر) استفاده از کلمات تنوین‌دار: بهتر است به‌جای استفاده از چنین کلماتی از معادل مناسب استفاده شود. از جمله در صفحه ۱۲ «ندرتاً» به‌جای «به‌ندرت»، در صفحه ۵۶۸ «قویاً» به‌جای «به‌شدت»؛

(ز) استفاده از مصدر فعلی به‌جای اسم: بهتر است در داخل جملات، به‌جای مصدر فعلی، از اسم استفاده شود. صفحه ۴۸۶ «نگارش» به‌جای «نوشتن» یا در صفحه ۴۵۱ «طرح» به‌جای «مطرح کردن»؛

(س) عدم مطابقت فعل با فاعل جمله: در صفحه ۶۵ «پاک کنم» که باید «پاک کند» ذکر می‌شد یا در صفحه ۹۷ «بر این باورند» به‌جای «بر این باور»، در صفحه ۴۲۵ فعل «نشده‌اند» باید «شده‌اند» باشد؛

(ش) عدم استفاده از فعل مناسب: در صفحه ۱۰۹ به‌جای «داده‌شده می‌داند» می‌توان از «مفروض می‌گیرد»، در صفحه ۱۳۴ به‌جای فعل این عبارت «نگاه خود را کجا ببرید» از «سوق دهید»، در صفحه ۲۷۸ برای عبارت «گسترده‌ترین و جنجالی‌ترین بحث ... رخ می‌دهد» از «مطرح می‌شود» می‌توان استفاده کرد؛

(و) استفاده متوالی از «که»: برای نمونه، در صفحه ۳۳۰ اهمیت دارد که بدانیم این تصور که ...، یا در صفحه ۵۰۷: ... آگاه است که ادعاهایی که

- ترجمه نادرست جملات

در ادامه مقاله، نمونه‌هایی از ترجمه‌های مترجم این اثر را ذکر می‌کنیم. علاوه‌براین‌که پاره‌ای از جملات نادرست ترجمه شده‌اند در مواردی نیز عدم دقت مترجم باعث ایجاد سوءفهم‌هایی برای خواننده می‌شود. هم‌چنین، مترجم می‌توانست در موارد متعددی از ترجمه‌های روان و سلیس‌تری استفاده کند.

A: The following years witnessed a break with Sartre, in the wake of increasingly sharp political and philosophical differences.

در صفحه ۱۰ ترجمه فارسی آمده است: سال‌های بعد از گسست مرلوپونتی از سارتر در نتیجه اختلاف نظرهای شدید سیاسی و فلسفی‌شان حکایت دارند که هرچه می‌گذشت شدیدتر می‌شد. ← در سال‌های بعد شاهد جدایی مرلوپونتی از سارتر به دلیل افزایش اختلافات سیاسی و فلسفی هستیم.

B: which he began teaching and integrating into his phenomenological account of perception as an embodied experience of being in the world.

در صفحه ۹: شروع به تدریس و وارد ساختن آن در شرح پدیدارشناختی خود از ادراک حسی هم‌چون تجربه بدن یافته از در جهان بودن کرد. ← تدریس آن را شروع و با شرح پدیدارشناختی خود از ادراک حسی به منزله تجربه بدن مند تلفیق کرد.

C: The chief inspiration behind Merleau-Ponty's thought as a whole was the phenomenology that emerged in Germany in the early decades of the twentieth century.

در صفحه ۱۳: در مجموع، مهم‌ترین منبع الهام اندیشه مرلوپونتی پدیدارشناسی‌ای بود که در نخستین دهه‌های قرن بیستم در آلمان پا به عرصه نهاد.

همان‌طور که از متن انگلیسی مشخص است، قبل از پدیدارشناسی، حرف اضافه «the» به کار رفته است و نه «a». عدم توجه مترجم به این مسئله باعث شده است که او ترجمه نادرستی از پدیدارشناسی داشته باشد که از مضمون آن چنین برمی‌آید که گویی یکی از شاخه‌های پدیدارشناسی در آلمان پا به عرصه گذاشته است، در حالی که کسانی که با فلسفه آشنایی دارند به خوبی می‌دانند که پدیدارشناسی نخستین بار در آلمان پا به عرصه نهاده است.

D: There is a difference, that is, between the things we are aware of and the contents of our awareness of them.

در صفحه ۱۶: این فرق‌گذاری، یعنی، تفاوتی هست میان آشیایی که به آن‌ها آگاهی داریم و محتوای آگاهی ما به آن‌ها. ← یعنی، میان چیزهایی که به آن‌ها آگاهی داریم و محتوای آگاهی ما از آن‌ها تفاوتی وجود دارد.

G: The orator does not think before speaking, nor even while speaking; his speech is his thought.

در صفحه ۲۵۰ در ترجمه این جمله آمده است: سخن‌وران در حین سخن‌گفتن فکر نمی‌کنند؛ سخن آنان همان اندیشه آنان است؛ در حالی که از فاعل و ضمائر موجود در متن مشخص است که فاعل آن مفرد است نه جمع. هم‌چنین، ترجمه بخش اول حذف شده است. پس، بهتر است چنین ترجمه شود: «سخن‌ران پیش از سخن‌رانی یا در حین سخن‌رانی نمی‌اندیشد، سخن او همان اندیشه اوست».

K: It is by following the modern development of the concept of nature that Merleau-Ponty proposes to approach this new ontology.

در صفحه ۳۶۱: با دنبال کردن سیر تحول مفهوم طبیعت در فلسفه مدرن است که مرلوپونتی پیش‌نهاد روی آوردن به این هستی‌شناسی جدید را مطرح می‌کند. ← مرلوپونتی با پی‌گیری تحول جدید مفهوم طبیعت پیش‌نهاد می‌کند که به این هستی‌شناسی جدید روی آوریم.

L: At the very moment when, their eyes fixed upon the world, they thought they were asking it for the secret of a sufficient representation, they were unknowingly bringing about that *metamorphosis* of which painting later became aware.

در صفحه ۴۷۵: در همان لحظه‌ای که چشمان نقاش به جهان دوخته شده بوده و گمان می‌کرده که راز بازنمایی کافی را از آن جويا می‌شود، ناخودآگاه آن مسخ را به منصه ظهور می‌رساند که نقاشی بعداً به آن آگاه می‌شده است. ← آن زمان که چشمان خود را به جهان دوختند و گمان کردند که راز بازنمایی کامل آن را جست‌وجو می‌کنند ناخودآگاه تغییری را ایجاد کردند که بعدها در نقاشی از آن آگاه می‌شویم.

M: it was read as a politically committed text and an angry one, yet not by its critics as a successful one.

در صفحه ۴۸۵: بلکه هم‌چون متنی خوانده شد دارای تعهد سیاسی و البته خشم‌گانه، اما ناموفق از نظر منتقدانش. ← باخشم‌ناکی، هم‌چون متنی قرائت شد که تعهد سیاسی دارد، باین حال از نظر منتقدان کتاب موفق نبود.

۴. نتیجه‌گیری

امروزه، به دلیل گسترش توجهات حوزه‌های مختلف علمی چون تعلیم و تربیت، پزشکی، حوزه زیست‌محیطی و ... به آثار مرلوپونتی، این فیلسوف در محور مطالعات و پژوهش‌های متعددی قرار گرفته است. ترجمه آثار مربوط به این فیلسوف در کشور ما نیز می‌تواند راه را برای آشنایی با اندیشه‌های وی باز کند. اثر *The Cambridge Companion to Merleau-ponty* از آثار فاخری است که در این زمینه به‌نگارش درآمده است. بررسی محتوایی ترجمه مرلوپونتی ستایش‌گر فلسفه نشان می‌دهد که اگرچه مترجم تلاش بسیاری برای ترجمه اثری فاخر و ارزش‌مند انجام داده است، اما وجود ایرادات فراوان، صوری و محتوایی، باعث شده است که مطالعه متن کتاب برای خواننده‌ای که با مرلوپونتی، فیلسوف فرانسوی،

آشنایی چندانی ندارد بسیار دشوار باشد. آنچه در این میان برای خواننده بیش‌تر دردسر ایجاد می‌کند پای‌بندی بیش‌ازاندازه مترجم به متن اصلی کتاب است که سبب شده است وی به قواعد زبان مقصد توجه چندانی نداشته باشد و از این‌رو درک جملات آن بسیار سخت شود؛ زیرا در موارد بسیاری لازم است که خواننده جملات یا اجزای آن‌ها را پس‌و‌پیش کند تا بتواند به مضمون اصلی آن دست یابد.

پی‌نوشت‌ها

۱. شایان ذکر است که شماره صفحات از روی متن ترجمه فارسی ذکر شده‌اند.
۲. این مقاله در کتاب نشانه‌های مرلوپونتی (۱۹۶۴) چاپ شده است.
۳. این مقاله در کتاب در ستایش فلسفه و مقالات دیگر مرلوپونتی (۱۹۸۳) به چاپ رسیده است.

کتاب‌نامه

- کارمن، تیلور (۱۳۹۰)، مرلوپونتی، ترجمه مسعود علیا، تهران: ققنوس.
- کارمن، تیلور و مارک بی. هنسن (ویراستاران) (۱۳۹۱)، مرلوپونتی، ستایش‌گر فلسفه، ترجمه هانیه یاسری، تهران: ققنوس.
- ماتیوس، اریک (۱۳۸۹)، درآمدهای بر اندیشه‌های مرلوپونتی، ترجمه رمضان برخوردار، تهران: گام نو.
- هومن، ستاره (۱۳۷۵)، «مقدمه‌ای بر در ستایش فلسفه مرلوپونتی»، در: در ستایش فلسفه، تهران: نشر مرکز.

- Bourgeois, Patrick (2002), "Maurice Merleau-ponty, Philosophy as Phenomenology", in: *Phenomenology World-wide*, A. A. Bello, Springer- Science and Business Media Dordrecht.
- Cullen, Bernard (1994), "Philosophy of Existence 3: Merleau-ponty", in: *Twentieth Century Continental Philosophy*, R. Kearney (ed.), London and New York: Routledge.
- Davis, D. (2016), "The Art of Perception", in: *Merleau-ponty and The Art of Perception*, D. Davis and W. Hamrick (eds.), Suny Press
- Gallagher, Sh. and D. Zahavi (2008), *The Phenomenological Mind: An Introduction to Philosophy of Mind and Cognitive Science*, London and New York: Routledge.
- Merleau-ponty, M. (1964), *The Primacy of Perception: and Other Essays on Phenomenology, Psychology, the Philosophy of Art, History and Politics*, trans. Edie J., Evanston: Northwestern University Press.

نقد و بررسی کتاب مرلوپونتی، ستایش‌گر فلسفه (سمیه رفیقی) ۴۲۳

Merleau-ponty, M. (1968), *The Visible and the Invisible*, trans. A. Lingis, Evanston: Northwestern University Press.

Merleau-ponty, M. (1988), *In Praise of Philosophy and Other Essays*, trans. J. Wild, J. Edie, and J. O'Neill, Evanston: Northwestern University Press.

Merleau-ponty, M. (2005), *Phenomenology of Perception*, trans. C. Smith, Routledge: Taylor and Francis Company.

Moran, D. (2000), *Introduction to Phenomenology*, London and New York: Routledge.

Moran, D. (2010), "Husserl and Merleau-ponty on Embodied Experience", in: *Advancing Phenomenology*, Springer Science, Business Media

